

- قطبیت دور‌کننده و زیبایی‌های جذاب** /نگاهی به مجموعه شعر «میراث» سروده سیدسعید صاحب‌علم
- با واژه و بدون واژ** / یادداشتی بر کتاب دوبیتی‌های محمدرضا مهدی‌زاده؛ «بدون واژه می‌آیم سراغت»
- شهریار جوان** / درباره شعر رضا شبیبانی اصل، شاعر جوان معاصر

**نگاهی به مجموعه شعر «میراث»** سروده سیدسعید صاحب‌علم

# قطبیت دور‌کننده و زیبایی‌های جذاب

**وارش گیلاخی:** مجموعه غزل «میراث» سیدسعید صاحب‌علم در ۱۱۲ صفحه سال ۹۶ توسط انتشارات «زندیک‌تر» منتشر شده‌است. دفتر شعر میراث با ۵۲ غزل، به غیر از یک غزل، دیگر غزل هایش ۵ تا ۶ بیت بیشتر ندارند.

غزل، قالبی است که همواره در هر دوره، به شکل زنده و تازه خود را حفظ کرده است. حتی بعد از انقلاب ادبی نیما و جریان بلند شعر نیمایی که یکسره شعر سنتی به کناری رفته بود و دیگر هیچ صدایی از آن به وضوح شنیده نمی‌شد، ناگهان از دل خود جریان نیمایی سر برآورد و حتی بر خلاف همه قالب‌ها، شجاعانه خود را فرزند زمان دانست و متاثر از جریان شعر نیمایی؛ و نگاه فرمود: «جسمم غزل است اما روح همه نیمایی‌ست». حتی یک‌بار هم تازه، بکر و نو، همچون یک گل سرخ درشت ابدی از دل اشعار مدرن فروغ درخشید. پس اینگونه شد که غزل نو از دل جریان مدرن شعر امروز-شبیبه شاختای دیگر از جریان نوکلاسیک- سر درآورد(که البته ریشه در شعر مشروطه هم دارد) و امروز با نام و عنوان‌های متفاوت در زیرمجموعه «غزل نو» جامی گبرده غزلی که بنیانگذاران آشکار و فعال‌شان خود از شاعران جدی در حوزه شعر نو محسوب می‌شدند: منوچهر نیستانی، حسین منزوی، نوذر پرنگ و…

البته تاثیر جریان شعر معاصر بر غزل امروز، به گونه‌ای جان و دل هر غزل‌سرای را تحت تاثیر قرار می‌دهد؛ بر بعضی بیشتر و بر بعضی کمتر؛ تا آنجا که می‌توان غزل‌سرایان امروز را به ۳-۴ دسته تقسیم کرد:

– غزل‌سرایانی که کمتر در معرض تاثیر شعر معاصر قرار گرفته‌اند و همچنان دل در گرو غزل و زبان سنتی دارند؛ مثل شهریار.

– غزل‌سرایانی که میانه‌رو و نوکلاسیک‌اند و ویژگی‌های غزل سنتی و نو را با هم دارند؛ مثل ایتهاچ.

– غزل‌سرایانی که بار تعابیر و تصاویر و در کل، فضا و زبان نوی‌شان بر کلاسیک‌شان می‌چربد؛ مثل حسین منزوی، محمدمعلی بهمنی و سیمین بهمهانی (بهمهانی در بسیاری از غزل‌هایش اینگونه است اما در بخشی از اشعارش مدرن است و در گروه غزل‌سرایانی که توضیح‌حد در ذیل آمده، قرار می‌گیرد.) و شاعرانی هم هستند که بخشی از غزل‌های نوی‌شان به شعرهای سپید با وزن و قافیه می‌ماند؛ مثل چند تن از جوانان زیر ۴۰ تا ۵۰ ساله‌ای که پس از انقلاب ظهور کردند.

اما غزل صاحب‌علم بیش از هر چیز سعی در ارائه معناهایی

آشکار و پنهانی دارد که بر پایه منطق عقلی استوار است. یعنی اغلب در مصراع اول مقدمه‌ای می‌چیند تا در مصراع دوم بر اساس آن مقدمه، حرفش توجیه منطقی داشته باشد: «هزار شکر غمت هست، زندگی بی‌غم برای خلق، مُراد و برای من ننگ است»

گاه نیز این گرایش صرف معنایی، به سمت منطق شعری هم‌گرایش پیدای می‌کند، هرچند که عینیتش باز منطقی و علمی است؛ درباره جزو و مد است اما از این طریق، تصویری شاعرانه می‌سازد که البته چندان هم جان‌دار نیست.

«من و تو جزو و مدیم و میان یک بستر

همیشه فاصله ما هزار فرسنگ است»

و گاه در این معناگرایی، غلو شاعرانه و اغراق زیرکنانه‌ی رخ می‌دهد:

«عشق اگر هم‌قدم دل به سفر داده ماست

بعد از این مقصد ما هر قدم از جاده ماست»

بسه نظر من، این روش که گفته آمد، در نهایت مخاطب را خسته می‌کند، چرا که نوعی از این روش را صائب تبریزی به اوج رسانده است. البته این امر میسر نمی‌شد، مگر اینکه صائب، مولانایی می‌بود صاحب عرفان و دانشی فراخ (که البته بود) و حتی دارای اطلاعات عمومی وسیعی که مجموعه اینها به غزلش قدرت، گستردگی و تنوع ببخشد.

خلاصه کلام اینکه اینگونه و به این روش شعر یا غزل گفتن پشتوانه‌ای می‌خواهد از آن دست که گفته آمد، اگر نه شاعر بی این داشته‌ها به‌سمت سستی، کم‌رنگی و بی‌مقی پیش خواهد رفت و همیشه صاحب‌اینگونه لیابت تحسین‌برانگیز نخواهد بود:

«کوه اگر سر به فلک هم برساند، خاکی ست

راز پیروزی ما مظاهر افتاده ماست

اعتماد از من و تو عمر زبانی سوزاند

گرچه خود هیزمی از زاغ دل جدا ماست»

دو بیبتی‌ای که در بالا، آمد ابیات خوبی است و وجه شاعرانگی و تخیلش، بار ضدشعری‌اش (یعنی همان منطق و معناگرایی صرف) را می‌پوشاند اما بیت بعدی که بیت آخر یک غزل است و طبق قاعده باید بهترین بیت غزل باشد، جزو بدترین ابیات آن است. علت این امر و مواردی از این دست در کل همانی است که گفته آمد که نتیجه‌اش هم می‌شود همان سستی، کم‌رنگی و بی‌مقی:

«زندگی دوست ما بود و چنین ما را کشت

**یادداشتی بر کتاب دوبیتی‌های محمدرضا مهدی‌زاده؛ «بدون واژه می‌آیم سراغت»**

## با واژه وبدون واژ

و به آنها «فهلویات» یا «پهلویات» می‌گفتند و این یعنی، ایسن وزن، این قالب و این شبویه ربطی به «وزن عروضی» عرب‌ها ندارد.

دیگر اینکه همه می‌دانیم که بزرگ‌ترین دوبیتی‌سرای زبان فارسی باباطاهر است که هم از شاعران و هم از عارفان بزرگ ایران است. یعنی او با همین دوبیتی‌های ۴ مصراعی که به زبان عامیانه و محلی و در کمال سادگی گفته، توانسته خود را در حد و اندازه‌های شاعران بزرگ ایران نشان دهد و بشناساند. درست است که فاژ، دشتستانی به لحاظ شهرت، دومین دوبیتی‌سرای ایران است اما فاصله معرفتی و شعری او باباباطهر بسیار است. نکته بعدی، وضعیت و موقعیت دوبیتی در ایران است. بعد از انقلاب ادبی نیما پوششج و به وجود آمدن «شعر نیمایی» و رواج «چهارپاره» و خلق «شعر سپید» و نیز به وجود آمدن جریان ادبی نوبی تاثیرگذار و… قالب‌های کلاسیک نیز تحت تاثیر زبان و نوگرایی‌ها و جریان‌های شعر نیمایی ایجاد کرده بود، قرار گرفتند؛ تاثیری که پس از پیروزی انقلاب شدت و جدیت بیشتری گرفت. یعنی می‌توان گفت در پیش از انقلاب ما با «دوبیتی‌های نو» روبه‌رو شدیم؛ همان‌گونه که با «غزل نو»، دوبیتی‌های نویی که بیشتر توسط شاعران نوکلاسیکی مثل فریدون مشیری، سیاوش کسرای، هوشنگ ابتهاج و دیگران گفته می‌شد و در بین ایشان، دوبیتی‌های کسرای جانانه‌تر و نوتر و بالطبع تازه‌تر بود:

«کنار برکه‌ای بودیم در خواب

تو با جامی رودی مه از آن آب

چو نوشیدیم از آن آب گورا

تو بیلوفر شدی، من اشک مهتاب»

دوبیتی‌هایی که تلفیق نوگرایی و سادگی، آنها را بسیار شیرین و خواستنی می‌کرد، شاید بهترین مرجع و منبع برای بهتر شناختن دوبیتی‌های امروز، کتابی باشد با عنوان «دوبیتی‌های شاعران امروز» به کوشش مجید شفق که بارها نیز تجدید چاپ شده است. در این کتاب از نوگراترین شاعران روزگار ما تا دیگران، دوبیتی هست؛ دوبیتی‌های پیش از انقلاب و بعد از آن.

با این همه، قالب و شیوه دوبیتی، پس از پیروزی انقلاب نسبت به غزل، مثنوی و رباعی رشد چندانی نکرد، اگر چه سرسردمدارانش کسانی همچون قیصر امین‌پور و محمدرضا مهدی‌زاده بوده و هستند.

دوبیتی‌های مهدی‌زاده به ۲ زبان محاوره و کتابی(رسمی) گفته می‌شود اما به واسطه طبع و منشی که باید دوبیتی داشته باشد، در هر حال ساده و عاطفی است. یعنی همان‌قدر که گفته‌اند رباعی باید از بار اندیشگی بالایِ بر خوردار باشد، همان‌قدر نیز دوبیتی باید زبان عاطفی قدرتمند و تاثیرگذاری داشته باشد. هر چند که این معیار کلی در بعد از انقلاب تا حدی تغییر کرد. علاوه بر این، قالب و زبانی شد در خدمت دوران دفاع‌مقدس، از مضامین تازه‌ای از جنگ، شهادت،

شهیدانقلاب، ظلم، برادری و ده‌ها مضمون و موضوع دیگر بیافریند؛ مضامین و موضوعاتی که در کنار مضامین و موضوعات آیینی و مذهبی، در دوبیتی‌های مهدی‌زاده نیز فراوان یافت می‌شود؛ همان‌گونه که در سایر اشعارش و اما دوبیتی‌های این دفتر دارای مضامین و موضوعاتی دیگر است؛ همان چیزهایی که در زندگی جاری است؛ از مرگ و زندگی گرفته تا عشق، نفرت، حسرت، غفلت، دل، خدا، شعر، هجران، لحظه‌ها، بی‌وفایی، شکست، نان، جوانی و… هر چند شاعری که اعتقادات مذهبی و ایمان انقلابی داشته باشد، این اعتقاد و ایمان همچون نخ مرئی و نامرئی از میان اشعار دیگرش عبور خواهد کرد؛ از میان همین مضامین موضوعاتی مثل عشق، نفرت، حسرت، غفلت، دل و…

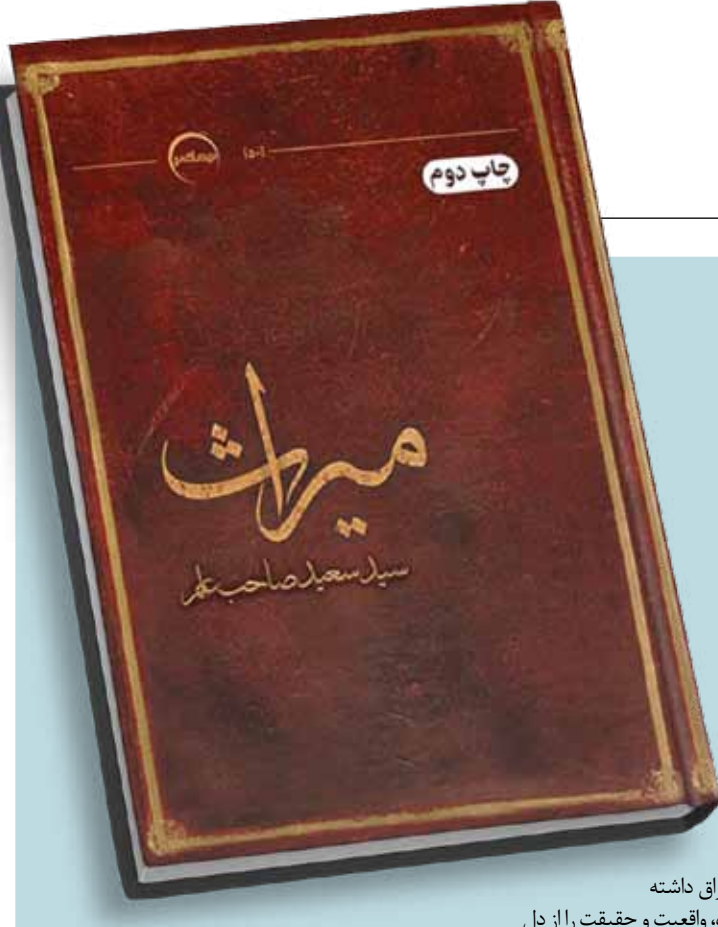
اگر دل لاله پرپر نمی‌شد

لب از نام زلالت تر نمی‌شد

نمی‌کردی اگر گاهی نگلگی

شب و روزم چنین محشر نمی‌شد

زبان دوبیتی‌های مهدی‌زاده، یک زبان مدرن و کاملا امروزی ندارد. شاید شاعر بر این اعتقاد است که نباید هم داشته باشد؛ چون داشتن آن، این قالب را از ماهیت دوبیتی بودن خالی می‌کند اما با این وصف، هر کس دوبیتی‌های مهدی‌زاده را بخواند، براحتی بی خواهد برد که اینها را شاعری امروزی و هم‌روزگار ما گفته است؛ هر چند که



از مجریان صدالسویما، مدام در حال نصیحت‌کردن دیگرانند.اول که این قطبیت‌داشتن معایر با دانایی است و دیگران را نادان پنداشتن است؛ دوم در این قطبیت نوعی تکبر و منیت حضور دارد که هر جمعیت و هنری را از هم بی‌پاشد؛ سوم اینکه شاعر مدتی بعد سواد و اطلاعاتش تمام می‌شود و به تکرار می‌افتد که انرش برای مخاطب ملال‌آور شده، سپس به سستی، کم‌رنگی و بی‌مقتی می‌رسد. امروز شاید گاهی این نوع از کارمان تنوع و گستردگی هم داشته باشد اما در درازمدت، این روش همچون

است؛ در علم و هنر هر امر قطعی، امری ضدهنری و ضدشعری می‌شود. حتی مسائل دینی که همه مسائلسش بر پایه قطبیت و باید و نباید است، گاهی در زمان‌هایی بنا به ضرورت و مصلحت از طریق اجتهاد، تبدیل به چیز دیگر و حتی ضدخود می‌شود اما در شعر و هنر هر امر قطعی، امری ضدهنری و ضدشعری است؛ اگر چه در طول تاریخ بسیاری از شاعران مرتکب چنین خطاهایی شده باشند؛ البته در شعر کهن و حتی تا قبل از نیما (و حتی تا حدی بعد از نیما نیز) اغلب تفکیک نظم و شعر از هم سخت یا غیرممکن بود، از این رو تغزل هم اگر به جای تخیل می‌نشست، اشکالی بر آن وارد نبود.

حلال من از شاعر دفتر میراث-یا توجه به زمینه‌های که مصرع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده است- می‌پرسم شما مطمئنید که «دنیا بر پرنگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید «بر یزم عمر شرط حضور، ایستادن است!؟» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسیبی از هر چیز است». می‌گویم:

«شما درست می‌گویید اما شما که نسیبی بودن اینگونه معانی را می‌دانید، چرا این همه در دفترتان به آن با زبان قطعی و با قطبیت سخن می‌کنید؟! خب! کمی از بار سختی و زمختی مصراع‌ها بکاهید، احساسی‌ترش کنید(انگونه که شاعر این دفتر در اشعاری چنین می‌کند)، سوالی‌اش کنید، همین حرف‌ها را نقل قول کنید و کارهایی از این دست، تا حداقل از بار قطبیت و قطبیت‌شان کاسته شود. تنها حرف من این نیست که بسیاری از شاعران، شعرشان قطبیت دارد و با قطبیت حرف می‌زنند؛ انگونه که انگار حتی سهوی هم نمی‌کنند و عالم مطلق‌اند و هیچ سوال و مسألهٔ لانجلی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و مثل بسیاری

می‌گویند: «منست، اشکالی بر آن وارد نبود.»

حلال من از شاعر دفتر میراث-یا توجه به زمینه‌های که مصرع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده است- می‌پرسم شما مطمئنید که «دنیا بر پرنگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید «بر یزم عمر شرط حضور، ایستادن است!؟» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسیبی از هر چیز است». می‌گویم:

«شما درست می‌گویید اما شما که نسیبی بودن اینگونه معانی را می‌دانید، چرا این همه در دفترتان به آن با زبان قطعی و با قطبیت سخن می‌کنید؟! خب! کمی از بار سختی و زمختی مصراع‌ها بکاهید، احساسی‌ترش کنید(انگونه که شاعر این دفتر در اشعاری چنین می‌کند)، سوالی‌اش کنید، همین حرف‌ها را نقل قول کنید و کارهایی از این دست، تا حداقل از بار قطبیت و قطبیت‌شان کاسته شود. تنها حرف من این نیست که بسیاری از شاعران، شعرشان قطبیت دارد و با قطبیت حرف می‌زنند؛ انگونه که انگار حتی سهوی هم نمی‌کنند و عالم مطلق‌اند و هیچ سوال و مسألهٔ لانجلی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و مثل بسیاری

می‌گویند: «منست، اشکالی بر آن وارد نبود.»

حلال من از شاعر دفتر میراث-یا توجه به زمینه‌های که مصرع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده است- می‌پرسم شما مطمئنید که «دنیا بر پرنگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید «بر یزم عمر شرط حضور، ایستادن است!؟» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسیبی از هر چیز است». می‌گویم:

«شما درست می‌گویید اما شما که نسیبی بودن اینگونه معانی را می‌دانید، چرا این همه در دفترتان به آن با زبان قطعی و با قطبیت سخن می‌کنید؟! خب! کمی از بار سختی و زمختی مصراع‌ها بکاهید، احساسی‌ترش کنید(انگونه که شاعر این دفتر در اشعاری چنین می‌کند)، سوالی‌اش کنید، همین حرف‌ها را نقل قول کنید و کارهایی از این دست، تا حداقل از بار قطبیت و قطبیت‌شان کاسته شود. تنها حرف من این نیست که بسیاری از شاعران، شعرشان قطبیت دارد و با قطبیت حرف می‌زنند؛ انگونه که انگار حتی سهوی هم نمی‌کنند و عالم مطلق‌اند و هیچ سوال و مسألهٔ لانجلی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و مثل بسیاری

می‌گویند: «منست، اشکالی بر آن وارد نبود.»

حلال من از شاعر دفتر میراث-یا توجه به زمینه‌های که مصرع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده است- می‌پرسم شما مطمئنید که «دنیا بر پرنگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید «بر یزم عمر شرط حضور، ایستادن است!؟» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسیبی از هر چیز است». می‌گویم:

«شما درست می‌گویید اما شما که نسیبی بودن اینگونه معانی را می‌دانید، چرا این همه در دفترتان به آن با زبان قطعی و با قطبیت سخن می‌کنید؟! خب! کمی از بار سختی و زمختی مصراع‌ها بکاهید، احساسی‌ترش کنید(انگونه که شاعر این دفتر در اشعاری چنین می‌کند)، سوالی‌اش کنید، همین حرف‌ها را نقل قول کنید و کارهایی از این دست، تا حداقل از بار قطبیت و قطبیت‌شان کاسته شود. تنها حرف من این نیست که بسیاری از شاعران، شعرشان قطبیت دارد و با قطبیت حرف می‌زنند؛ انگونه که انگار حتی سهوی هم نمی‌کنند و عالم مطلق‌اند و هیچ سوال و مسألهٔ لانجلی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و مثل بسیاری

می‌گویند: «منست، اشکالی بر آن وارد نبود.»

حلال من از شاعر دفتر میراث-یا توجه به زمینه‌های که مصرع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده است- می‌پرسم شما مطمئنید که «دنیا بر پرنگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید «بر یزم عمر شرط حضور، ایستادن است!؟» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسیبی از هر چیز است». می‌گویم:

«شما درست می‌گویید اما شما که نسیبی بودن اینگونه معانی را می‌دانید، چرا این همه در دفترتان به آن با زبان قطعی و با قطبیت سخن می‌کنید؟! خب! کمی از بار سختی و زمختی مصراع‌ها بکاهید، احساسی‌ترش کنید(انگونه که شاعر این دفتر در اشعاری چنین می‌کند)، سوالی‌اش کنید، همین حرف‌ها را نقل قول کنید و کارهایی از این دست، تا حداقل از بار قطبیت و قطبیت‌شان کاسته شود. تنها حرف من این نیست که بسیاری از شاعران، شعرشان قطبیت دارد و با قطبیت حرف می‌زنند؛ انگونه که انگار حتی سهوی هم نمی‌کنند و عالم مطلق‌اند و هیچ سوال و مسألهٔ لانجلی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و مثل بسیاری

می‌گویند: «منست، اشکالی بر آن وارد نبود.»

حلال من از شاعر دفتر میراث-یا توجه به زمینه‌های که مصرع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده است- می‌پرسم شما مطمئنید که «دنیا بر پرنگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید «بر یزم عمر شرط حضور، ایستادن است!؟» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسیبی از هر چیز است». می‌گویم:

«شما درست می‌گویید اما شما که نسیبی بودن اینگونه معانی را می‌دانید، چرا این همه در دفترتان به آن با زبان قطعی و با قطبیت سخن می‌کنید؟! خب! کمی از بار سختی و زمختی مصراع‌ها بکاهید، احساسی‌ترش کنید(انگونه که شاعر این دفتر در اشعاری چنین می‌کند)، سوالی‌اش کنید، همین حرف‌ها را نقل قول کنید و کارهایی از این دست، تا حداقل از بار قطبیت و قطبیت‌شان کاسته شود. تنها حرف من این نیست که بسیاری از شاعران، شعرشان قطبیت دارد و با قطبیت حرف می‌زنند؛ انگونه که انگار حتی سهوی هم نمی‌کنند و عالم مطلق‌اند و هیچ سوال و مسألهٔ لانجلی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و مثل بسیاری

می‌گویند: «منست، اشکالی بر آن وارد نبود.»

حلال من از شاعر دفتر میراث-یا توجه به زمینه‌های که مصرع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده است- می‌پرسم شما مطمئنید که «دنیا بر پرنگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید «بر یزم عمر شرط حضور، ایستادن است!؟» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسیبی از هر چیز است». می‌گویم:

«شما درست می‌گویید اما شما که نسیبی بودن اینگونه معانی را می‌دانید، چرا این همه در دفترتان به آن با زبان قطعی و با قطبیت سخن می‌کنید؟! خب! کمی از بار سختی و زمختی مصراع‌ها بکاهید، احساسی‌ترش کنید(انگونه که شاعر این دفتر در اشعاری چنین می‌کند)، سوالی‌اش کنید، همین حرف‌ها را نقل قول کنید و کارهایی از این دست، تا حداقل از بار قطبیت و قطبیت‌شان کاسته شود. تنها حرف من این نیست که بسیاری از شاعران، شعرشان قطبیت دارد و با قطبیت حرف می‌زنند؛ انگونه که انگار حتی سهوی هم نمی‌کنند و عالم مطلق‌اند و هیچ سوال و مسألهٔ لانجلی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و مثل بسیاری

می‌گویند: «منست، اشکالی بر آن وارد نبود.»

حلال من از شاعر دفتر میراث-یا توجه به زمینه‌های که مصرع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده است- می‌پرسم شما مطمئنید که «دنیا بر پرنگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید «بر یزم عمر شرط حضور، ایستادن است!؟» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسیبی از هر چیز است». می‌گویم:

«شما درست می‌گویید اما شما که نسیبی بودن اینگونه معانی را می‌دانید، چرا این همه در دفترتان به آن با زبان قطعی و با قطبیت سخن می‌کنید؟! خب! کمی از بار سختی و زمختی مصراع‌ها بکاهید، احساسی‌ترش کنید(انگونه که شاعر این دفتر در اشعاری چنین می‌کند)، سوالی‌اش کنید، همین حرف‌ها را نقل قول کنید و کارهایی از این دست، تا حداقل از بار قطبیت و قطبیت‌شان کاسته شود. تنها حرف من این نیست که بسیاری از شاعران، شعرشان قطبیت دارد و با قطبیت حرف می‌زنند؛ انگونه که انگار حتی سهوی هم نمی‌کنند و عالم مطلق‌اند و هیچ سوال و مسألهٔ لانجلی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و مثل بسیاری

می‌گویند: «منست، اشکالی بر آن وارد نبود.»

حلال من از شاعر دفتر میراث-یا توجه به زمینه‌های که مصرع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده است- می‌پرسم شما مطمئنید که «دنیا بر پرنگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید «بر یزم عمر شرط حضور، ایستادن است!؟» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسیبی از هر چیز است». می‌گویم:

«شما درست می‌گویید اما شما که نسیبی بودن اینگونه معانی را می‌دانید، چرا این همه در دفترتان به آن با زبان قطعی و با قطبیت سخن می‌کنید؟! خب! کمی از بار سختی و زمختی مصراع‌ها بکاهید، احساسی‌ترش کنید(انگونه که شاعر این دفتر در اشعاری چنین می‌کند)، سوالی‌اش کنید، همین حرف‌ها را نقل قول کنید و کارهایی از این دست، تا حداقل از بار قطبیت و قطبیت‌شان کاسته شود. تنها حرف من این نیست که بسیاری از شاعران، شعرشان قطبیت دارد و با قطبیت حرف می‌زنند؛ انگونه که انگار حتی سهوی هم نمی‌کنند و عالم مطلق‌اند و هیچ سوال و مسألهٔ لانجلی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و مثل بسیاری

می‌گویند: «منست، اشکالی بر آن وارد نبود.»

حلال من از شاعر دفتر میراث-یا توجه به زمینه‌های که مصرع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده است- می‌پرسم شما مطمئنید که «دنیا بر پرنگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید «بر یزم عمر شرط حضور، ایستادن است!؟» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسیبی از هر چیز است». می‌گویم:

«شما درست می‌گویید اما شما که نسیبی بودن اینگونه معانی را می‌دانید، چرا این همه در دفترتان به آن با زبان قطعی و با قطبیت سخن می‌کنید؟! خب! کمی از بار سختی و زمختی مصراع‌ها بکاهید، احساسی‌ترش کنید(انگونه که شاعر این دفتر در اشعاری چنین می‌کند)، سوالی‌اش کنید، همین حرف‌ها را نقل قول کنید و کارهایی از این دست، تا حداقل از بار قطبیت و قطبیت‌شان کاسته شود. تنها حرف من این نیست که بسیاری از شاعران، شعرشان قطبیت دارد و با قطبیت حرف می‌زنند؛ انگونه که انگار حتی سهوی هم نمی‌کنند و عالم مطلق‌اند و هیچ سوال و مسألهٔ لانجلی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و مثل بسیاری

می‌گویند: «منست، اشکالی بر آن وارد نبود.»

حلال من از شاعر دفتر میراث-یا توجه به زمینه‌های که مصرع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده است- می‌پرسم شما مطمئنید که «دنیا بر پرنگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید «بر یزم عمر شرط حضور، ایستادن است!؟» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسیبی از هر چیز است». می‌گویم:

«شما درست می‌گویید اما شما که نسیبی بودن اینگونه معانی را می‌دانید، چرا این همه در دفترتان به آن با زبان قطعی و با قطبیت سخن می‌کنید؟! خب! کمی از بار سختی و زمختی مصراع‌ها بکاهید، احساسی‌ترش کنید(انگونه که شاعر این دفتر در اشعاری چنین می‌کند)، سوالی‌اش کنید، همین حرف‌ها را نقل قول کنید و کارهایی از این دست، تا حداقل از بار قطبیت و قطبیت‌شان کاسته شود. تنها حرف من این نیست که بسیاری از شاعران، شعرشان قطبیت دارد و با قطبیت حرف می‌زنند؛ انگونه که انگار حتی سهوی هم نمی‌کنند و عالم مطلق‌اند و هیچ سوال و مسألهٔ لانجلی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و مثل بسیاری

می‌گویند: «منست، اشکالی بر آن وارد نبود.»

حلال من از شاعر دفتر میراث-یا توجه به زمینه‌های که مصرع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده است- می‌پرسم شما مطمئنید که «دنیا بر پرنگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید «بر یزم عمر شرط حضور، ایستادن است!؟» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسیبی از هر چیز است». می‌گویم:

«شما درست می‌گویید اما شما که نسیبی بودن اینگونه معانی را می‌دانید، چرا این همه در دفترتان به آن با زبان قطعی و با قطبیت سخن می‌کنید؟! خب! کمی از بار سختی و زمختی مصراع‌ها بکاهید، احساسی‌ترش کنید(انگونه که شاعر این دفتر در اشعاری چنین می‌کند)، سوالی‌اش کنید، همین حرف‌ها را نقل قول کنید و کارهایی از این دست، تا حداقل از بار قطبیت و قطبیت‌شان کاسته شود. تنها حرف من این نیست که بسیاری از شاعران، شعرشان قطبیت دارد و با قطبیت حرف می‌زنند؛ انگونه که انگار حتی سهوی هم نمی‌کنند و عالم مطلق‌اند و هیچ سوال و مسألهٔ لانجلی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و مثل بسیاری

می‌گویند: «منست، اشکالی بر آن وارد نبود.»

حلال من از شاعر دفتر میراث-یا توجه به زمینه‌های که مصرع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده است- می‌پرسم شما مطمئنید که «دنیا بر پرنگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید «بر یزم عمر شرط حضور، ایستادن است!؟» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسیبی از هر چیز است». می‌گویم:

«شما درست می‌گویید اما شما که نسیبی بودن اینگونه معانی را می‌دانید، چرا این همه در دفترتان به آن با زبان قطعی و با قطبیت سخن می‌کنید؟! خب! کمی از بار سختی و زمختی مصراع‌ها بکاهید، احساسی‌ترش کنید(انگونه که شاعر این دفتر در اشعاری چنین می‌کند)، سوالی‌اش کنید، همین حرف‌ها را نقل قول کنید و کارهایی از این دست، تا حداقل از بار قطبیت و قطبیت‌شان کاسته شود. تنها حرف من این نیست که بسیاری از شاعران، شعرشان قطبیت دارد و با قطبیت حرف می‌زنند؛ انگونه که انگار حتی سهوی هم نمی‌کنند و عالم مطلق‌اند و هیچ سوال و مسألهٔ لانجلی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و مثل بسیاری

می‌گویند: «منست، اشکالی بر آن وارد نبود.»

حلال من از شاعر دفتر میراث-یا توجه به زمینه‌های که مصرع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده است- می‌پرسم شما مطمئنید که «دنیا بر پرنگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید «بر یزم عمر شرط حضور، ایستادن است!؟» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسیبی از هر چیز است». می‌گویم:

«شما درست می‌گویید اما شما که نسیبی بودن اینگونه معانی را می‌دانید، چرا این همه در دفترتان به آن با زبان قطعی و با قطبیت سخن می‌کنید؟! خب! کمی از بار سختی و زمختی مصراع‌ها بکاهید، احساسی‌ترش کنید(انگونه که شاعر این دفتر در اشعاری چنین می‌کند)، سوالی‌اش کنید، همین حرف‌ها را نقل قول کنید و کارهایی از این دست، تا حداقل از بار قطبیت و قطبیت‌شان کاسته شود. تنها حرف من این نیست که بسیاری از شاعران، شعرشان قطبیت دارد و با قطبیت حرف می‌زنند؛ انگونه که انگار حتی سهوی هم نمی‌کنند و عالم مطلق‌اند و هیچ سوال و مسألهٔ لانجلی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و مثل بسیاری

می‌گویند: «منست، اشکالی بر آن وارد نبود.»

حلال من از شاعر دفتر میراث-یا توجه به زمینه‌های که مصرع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده است- می‌پرسم شما مطمئنید که «دنیا بر پرنگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید «بر یزم عمر شرط حضور، ایستادن است!؟» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسیبی از هر چیز است». می‌گویم:

«شما درست می‌گویید اما شما که نسیبی بودن اینگونه معانی را می‌دانید، چرا این همه در دفترتان به آن با زبان قطعی و با قطبیت سخن می‌کنید؟! خب! کمی از بار سختی و زمختی مصراع‌ها بکاهید، احساسی‌ترش کنید(انگونه که شاعر این دفتر در اشعاری چنین می‌کند)، سوالی‌اش کنید، همین حرف‌ها را نقل قول کنید و کارهایی از این دست، تا حداقل از بار قطبیت و قطبیت‌شان کاسته شود. تنها حرف من این نیست که بسیاری از شاعران، شعرشان قطبیت دارد و با قطبیت حرف می‌زنند؛ انگونه که انگار حتی سهوی هم نمی‌کنند و عالم مطلق‌اند و هیچ سوال و مسألهٔ لانجلی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و مثل بسیاری

می‌گویند: «منست، اشکالی بر آن وارد نبود.»

حلال من از شاعر دفتر میراث-یا توجه به زمینه‌های که مصرع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده است- می‌پرسم شما مطمئنید که «دنیا بر پرنگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید «بر یزم عمر شرط حضور، ایستادن است!؟» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسیبی از هر چیز است». می‌گویم:

«شما درست می‌گویید اما شما که نسیبی بودن اینگونه معانی را می‌دانید، چرا این همه در دفترتان به آن با زبان قطعی و با قطبیت سخن می‌کنید؟! خب! کمی از بار سختی و زمختی مصراع‌ها بکاهید، احساسی‌ترش کنید(انگونه که شاعر این دفتر در اشعاری چنین می‌کند)، سوالی‌اش کنید، همین حرف‌ها را نقل قول کنید و کارهایی از این دست، تا حداقل از بار قطبیت و قطبیت‌شان کاسته شود. تنها حرف من این نیست که بسیاری از شاعران، شعرشان قطبیت دارد و با قطبیت حرف می‌زنند؛ انگونه که انگار حتی سهوی هم نمی‌کنند و عالم مطلق‌اند و هیچ سوال و مسألهٔ لانجلی نداشته و ندارند و نخواهند داشت و مثل بسیاری

می‌گویند: «منست، اشکالی بر آن وارد نبود.»

حلال من از شاعر دفتر میراث-یا توجه به زمینه‌های که مصرع‌های ماقبل ایجاد کرده و آنها را توجیه‌پذیر کرده است- می‌پرسم شما مطمئنید که «دنیا بر پرنگاه رنج شعور ایستادن است؟» یا «دنیا بر لب گور ایستادن است؟» و نیز آیا شما مطمئنید «بر یزم عمر شرط حضور، ایستادن است!؟» گیرم که چنین باشد و بسیاری نیز با این معانی موافق باشند و در جواب من بگویند: «اینها بیان‌های نسیبی از هر چیز است». می‌گویم: